

دوفصلنامه زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی دانشگاه شیراز

سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۵

صص ۸۶-۱۱۵

## ابعاد معنایی «انداختن» و «بریدن» با رویکردی در زمانی: چندمعنایی، هم‌نامی یا هم‌معنایی بافت‌مقید؟

احسان چنگیزی\* سپیده عبدالکریمی\*\*

چکیده

مطالعه حاضر پژوهشی معنی‌شناختی از نوع در زمانی است که در آن نگارندگان به بررسی معانی دو فعل «انداخت/انداز» و «برید/بُر» می‌پردازند. برای چنین بررسی‌ای، معانی افعال یادشده در دوره‌های باستان و میانه زبان‌های ایرانی و سپس، در متون نظم و نثر فارسی دوره اسلامی و در نهایت، در فارسی معاصر ذکر شده و به منظور مقایسه، مورد تعمق قرار گرفته است. ضرورت انجام چنین مطالعه‌ای گشودن راهی برای تصمیم‌گیری در مورد چندمعنی بودن فعل‌های مورد بررسی، وجود هم‌نامی، یا هم‌معنایی بافت‌مقید میان آن‌ها براساس مستندات تاریخی و شواهد ریشه‌شناختی است. بنابراین، افزون بر ذکر شواهد ریشه‌شناختی و مستندات تاریخی برای بررسی معنایی این فعل‌ها، به ذکر معیارهای تشخیص چندمعنایی از هم‌نامی نیز خواهیم پرداخت و در انتها خواهیم دید که قائل شدن به هم‌نامی در مورد این افعال منتفی است؛ همچنان‌که قائل شدن به هم‌معنایی بافت‌مقید میان هر فعل و معانی آن نیز درست نیست و هر یک از این دو فعل را باید فعلی چندمعنی در نظر گرفت.

واژه‌های کلیدی: ریشه‌شناسی، چندمعنایی، هم‌نامی، هم‌معنایی بافت‌مقید.

ehsan.changizi@atu.ac.ir

\* استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

s\_abdolkarimi@sbu.ac.ir

\*\* استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۱۱/۰۳

## ۱. مقدمه

چندمعنایی<sup>۱</sup> از جمله مباحث معنی‌شناختی‌ای بوده که همواره در زبان جلب توجه کرده و از سوی معنی‌شناسان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. ایجاد تمایز میان چندمعنایی و هم‌نامی<sup>۲</sup> نیز از جمله مباحث بحث‌برانگیز بوده و معنی‌شناسان درباره معیارهای ایجاد چنین تمایزی اندیشیده و اظهار نظر کرده‌اند. در این پژوهش فعل‌های «انداخت/انداز» و «برید/بُر» از نظر معنی‌شناختی بررسی می‌شوند. این افعال در فارسی امروز به لحاظ معنایی کاربردهای گوناگونی دارند:

۱. الف) کتاب رو انداخت روی میز.

۱. ب) هر چه میوه گندیده داشت، به مشتری انداخت.

در نمونه‌های فوق «انداخت» در نمونه (۱ الف) به معنی «پرتاب کردن» است و در نمونه (۱ ب) به معنی «فروختن جنس با حيله و نیرنگ» است.

۲. الف) دستش رو برید.

۲. ب) شش ماه برایش بریدند.

در نمونه (۲ الف) «برید» به معنی «خراشیدن، پاره شدن» و در (۲ ب) به معنی «تعیین کردن» است.

در فرهنگ‌های لغت نیز، ذیل مدخل هر یک از این دو فعل، معانی متعددی برای آن‌ها ذکر شده است. با دقت در معانی افعال مذکور، این پرسش مطرح می‌شود که چه رابطه‌ای میان معانی گوناگون انداختن یا بریدن وجود دارد؟ اهل زبان با یک فعل «انداخت/انداز» یا «برید/بر» مواجه هستند یا چند فعل با معانی گوناگون؟ آیا در گذر زمان، برای این دو فعل خوانش‌های معنایی جدیدی ایجاد شده است؟ آیا در مورد معانی متعدد هر یک از این دو فعل، می‌توان به هم‌معنایی بافت‌مقید<sup>۳</sup> قائل شد؟ با توجه به این‌که یکی از معیارهای تمایز چندمعنایی از هم‌نامی، ملاحظات در زمانی<sup>۴</sup> زبان است،

<sup>۱</sup> polysemy

<sup>۲</sup> homonymy

<sup>۳</sup> context-based synonymy

<sup>۴</sup> diachronic

است، برای رسیدن به نتایج معنی‌شناختی موجه، داده‌های تاریخی زبان فارسی چه اطلاعاتی در اختیار محققان قرار می‌دهند؟ در ادوار پیشین زبان فارسی، هر یک از دو فعل چه مؤلفه‌های معنایی داشته است؟ برای حل این مسأله، صورت‌ها و معانی این افعال در ادوار گذشته زبان فارسی بررسی می‌شوند. برای ورود به بحث، ابتدا چندمعنایی، هم‌نامی و معیارهای تشخیص این دو، هم‌معنایی بافت‌مقید و نیز دوره‌های باستان و میانه زبان فارسی معرفی می‌شوند، سپس تحولات ریشه‌شناختی و معنایی هر یک از افعال «انداخت/انداز» و «بُرید/بُر» بررسی می‌گردد. در پایان، با در نظر گرفتن معانی این افعال در ادوار گذشته زبان فارسی، تحلیلی معنی‌شناختی ارائه و معلوم می‌شود که هر یک از این افعال را باید چندمعنا دانست یا هم‌نام.

گردآوری داده‌ها به روش کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است. برای بررسی معانی افعال مذکور، نخست معانی صورت‌های کهن این افعال از فرهنگ واژه‌های زبان‌های دوره باستان و میانه نقل شده و از متون این زبان‌ها نیز پاره‌هایی ذکر شده است. سپس با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا، نمونه‌هایی از کاربرد این افعال در متون نظم و نثر فارسی مانند شاهنامه فردوسی، تاریخ بیهقی، گلستان و بوستان سعدی نقل گردیده و در نهایت، از فرهنگ سخن نیز نمونه‌هایی از کاربرد افعال مذکور در فارسی امروز ذکر شده است.

## ۲. پیشینه پژوهش

چندمعنایی مبحثی است که مورد بررسی زبان‌پژوهان بسیاری قرار گرفته است. این بررسی‌ها هم به صورت کلی در مورد واژه‌های زبان صورت گرفته‌اند و هم به صورت موردی، واژه و یا واژه‌هایی خاص از زبان را در مرکز توجه قرار داده‌اند. بررسی‌های کلی، در درس‌نامه‌های معنی‌شناسی انجام شده که از آن جمله می‌توان به صفوی (۱۳۸۳)، پالمر<sup>۱</sup> (۱۳۸۵)، لاینز<sup>۲</sup> (۱۳۹۱)، کروز<sup>۱</sup> (۲۰۰۴)، هرفرد<sup>۲</sup> و همکاران (۲۰۰۷) و

<sup>۱</sup> Palmer

<sup>۲</sup> Lyons

سعید<sup>۳</sup> (۲۰۱۲) اشاره کرد. بررسی‌های موردی بیشتر در قالب مقاله انجام گرفته است. به عنوان نمونه، می‌توان به صفوی (۱۳۸۰)، مرادی و کریمی دوستان (۱۳۸۷)، شریفی (۱۳۸۸)، راسخ‌مهند و رنجبر ضرابی (۱۳۹۲)، گندمکار (۱۳۹۵) افزایش و صامت جوکندان (۱۳۹۳)، کریمی دوستان و روحی بایگی (۱۳۹۴) و محمودی بختیاری و شاه‌حسینی (۱۳۹۴) اشاره کرد. برخی محققان مانند کریستال<sup>۴</sup> (۲۰۰۶) و پالمر (۱۳۸۵) در مبحث چندمعنایی به مطالعات در زمانی توجه داشته‌اند که در بخش مبانی نظری بدان اشاره خواهد شد.

### ۳. مبانی نظری پژوهش

در این بخش مفاهیم چندمعنایی و هم‌نامی تعریف می‌شوند و پس از آن، معیارهای تشخیص چندمعنایی از هم‌نامی ذکر می‌شود. در ادامه، هم‌معنایی بافت‌مقید و نیز دوره‌های سه‌گانه زبان فارسی به اختصار معرفی می‌گردند.

#### ۳-۱. چندمعنایی و هم‌نامی

چندمعنایی اصطلاحی در معنی‌شناسی است که در برابر اصطلاح تک‌معنایی<sup>۵</sup> قرار می‌گیرد. این اصطلاح برای واحدهای زبانی‌ای به کار می‌رود که معانی گوناگون داشته باشند. بنابراین، در معنی‌شناسی واژگانی<sup>۶</sup> واژه‌هایی که دارای بیش از یک معنی باشند، چندمعنی<sup>۷</sup> در نظر گرفته می‌شوند. پرسش مهمی که به هنگام بحث درباره چندمعنایی در زبان مطرح می‌شود، آن است که اهل زبان با یک واژه و معانی گوناگون آن سر و کار دارند یا با چند واژه هم‌نام<sup>۸</sup>؟ این پرسش‌ها معنی‌شناسان را به سوی تعیین

<sup>۱</sup> Cruse

<sup>۲</sup> Hurford

<sup>۳</sup> Saeed

<sup>۴</sup> Crystal

<sup>۵</sup> monosemy

<sup>۶</sup> lexical semantics

<sup>۷</sup> polysemic

<sup>۸</sup> homonymous

معیارهایی برای تشخیص چندمعنایی از هم‌نامی سوق می‌دهند که در ذیل به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

### ۲-۳. معیارهای تشخیص چندمعنایی از هم‌نامی

یکی از رایج‌ترین مشکلات نظری که در ارتباط با چندمعنایی در معنی‌شناسی واژگانی مطرح می‌شود، ایجاد تمایز میان چندمعنایی و هم‌نامی و شرایط ایجاد این تمایز است. کریستال (۲۰۰۶: ۳۵۹) معیارهای مطرح‌شده از سوی معنی‌شناسان را دارای مشکلات تحلیلی می‌داند و بر این باور است که ایجاد تمایز میان چندمعنایی و هم‌نامی همچنان در معنی‌شناسی بلا تکلیف می‌ماند. دو معیار برای تشخیص چندمعنایی از هم‌نامی در نظر گرفته می‌شود. معیار اول مربوط به ملاحظات ریشه‌شناختی<sup>۱</sup> است؛ به این ترتیب که در صورتی که دو واژه به لحاظ تاریخی باهم مرتبط باشند و برگرفته از یک ریشه<sup>۲</sup> باشند، شاهد چندمعنایی یک واژه خواهیم بود و اگر هیچ ارتباط تاریخی و ریشه‌شناختی باهم نداشته باشند، با واژه‌های هم‌نام سروکار خواهیم داشت. معیار دوم مربوط به ارتباط معنایی دست‌کم دو واژه است. به این ترتیب که اگر دو واژه به لحاظ همزمانی باهم ارتباط معنایی داشته باشند، پس آن دو در واقع یک واژه با چندمعنا هستند و اگر هیچ ارتباط معنایی‌ای میان دو واژه وجود نداشته باشد، پس آن دو واژه هم‌نامند. صفوی (۱۳۸۳: ۱۱۱) نیز به هنگام بحث درباره هم‌نامی بر معیار دوم تاکید می‌کند.

درباره معیار نخست باید گفت اهل زبان اطلاعات ریشه‌شناختی موثق درباره واژه‌ها ندارند و غالباً اطلاعات آن‌ها از نوع ریشه‌شناسی عامیانه<sup>۳</sup> است. ممکن است اهل زبان دو واژه‌ای را که در واقع هم‌ریشه نیستند و از ریشه‌های گوناگونی گرفته شده‌اند، به لحاظ معنایی باهم مرتبط بدانند یا دو واژه را که به لحاظ تاریخی باهم مرتبط هستند و

<sup>۱</sup> etymological

<sup>۲</sup> root

<sup>۳</sup> folk etymology

از ریشه یکسانی برگرفته شده‌اند، به لحاظ معنایی بی‌ارتباط باهم در نظر بگیرند، اما کاربرد واژه‌ها ارتباط ریشه‌شناختی آن‌ها را با یکدیگر نشان می‌دهد. برای بحث بیش‌تر در این باره به بررسی آرای معنی‌شناسان می‌پردازیم.

پالمر (۱۳۸۵: ۱۱۸) معتقد است در چندمعنایی با یک واژه سروکار داریم و در هم‌نامی باید چند واژه مختلف را در نظر بگیریم و این امر را در فرهنگ‌نگاری مورد توجه قرار دهیم تا مشخص شود که در چندمعنایی یک مدخل و چند معنی، و در هم‌نامی به تعداد معانی، مدخل واژگانی داریم. وی در ادامه این بحث در مورد معیار تشخیص چندمعنایی از هم‌معنایی به ریشه‌شناسی واژه‌ها اشاره می‌کند و بر این باور است که اگر صورت‌های مشابه از ریشه‌های مختلفی برگرفته شده باشند، با هم‌نامی سروکار داریم و اگر از یک ریشه برگرفته شده باشند با چندمعنایی روبه‌رو هستیم (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۱۹). اما مواردی نیز وجود دارند که دو واژه هم‌آوا<sup>۱</sup> - هم‌نویسه<sup>۲</sup> از یک ریشه برگرفته شده‌اند، اما به لحاظ بررسی‌های هم‌زمانی باید واژه‌های جداگانه‌ای در نظر گرفته شوند. به زعم نگارندگان این‌گونه اظهار نظر ممکن است از آن رو صورت گرفته باشد که اطلاعات در زمانی و مشخصاً ریشه‌شناختی در خودآگاه اجتماعی اهل زبان قرار ندارد. هرفرد، هیزلی<sup>۳</sup> و اسمیت<sup>۴</sup> (۲۰۰۷: ۱۳۰) در مورد هم‌نامی، بر این معیار که واژه‌های هم‌نام ارتباط معنایی با یکدیگر ندارند، تاکید می‌کنند. آنان با اشاره به این‌که همه گویشوران زبان دانش در زمانی ندارند، تصریح می‌کنند که دوری و نزدیکی معنایی واژه‌ها باید از طریق شم زبانی گویشوارن تعیین شود. از نظر آنان (هرفرد و همکاران، ۲۰۰۷: ۱۳۰)، چندمعنایی اصطلاحی است برای واژه‌هایی که معانی نزدیک به هم دارند. در مورد چندمعنایی نیز هم‌چون هم‌نامی، شم زبانی گویشوران ملاک و معیار تشخیص قرار می‌گیرد. به این ترتیب، تکیه بر دانش در زمانی و مشخصاً ریشه‌شناختی در آرای هرفرد، هیزلی و اسمیت به هیچ روی مد نظر قرار نگرفته است.

<sup>۱</sup> homophone

<sup>۲</sup> homograph

<sup>۳</sup> Heasley

<sup>۴</sup> Smith

سعید (۲۰۱۲: ۶۳-۶۴) بر این باور است که در چهار حالت، احتمال وجود واژه‌های هم‌نام وجود دارد:

۱. واژه‌هایی که متعلق به یک مقوله دستوری، و هم‌نویسه باشند؛ مانند lap و lap.
۲. واژه‌هایی که متعلق به یک مقوله دستوری، و برخوردار از نوشتار متفاوت باشند؛ مانند ring و wring.
۳. واژه‌هایی که متعلق به مقوله‌های دستوری متفاوت، اما هم‌نویسه باشند؛ مانند فعل keep و اسم keep.
۴. واژه‌هایی که متعلق به مقوله‌های دستوری متفاوت باشند و در نوشتار نیز متفاوت باشند؛ مانند not و knot.

### ۳-۳. هم‌معنایی بافت‌مقید

با توجه به تقسیم‌بندی انواع هم‌معنایی از دیدگاه معنی‌شناسان، روشن است که معیارهای آنان برای به دست دادن طبقه‌بندی‌های مذکور عیناً برهم منطبق نیست. لاینز (۱۹۹۵: ۶۵-۶۰)<sup>۱</sup> انواع هم‌معنایی را نسبی<sup>۲</sup>، تقریبی<sup>۳</sup> و مطلق<sup>۴</sup> می‌داند که از آن میان، تنها هم‌معنایی تقریبی مورد توجه نگارندگان در پژوهش حاضر است. در مورد هم‌معنایی تقریبی باید توجه داشت که این رابطه مفهومی با التفات به مساله حوزه‌های معنایی<sup>۵</sup> تعریف می‌شود؛ به این ترتیب، دو واژه‌ای که در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند، دست‌کم در یکی از مولفه‌های معنایی‌شان با هم متفاوت هستند و همین امر سبب می‌شود دو واژه‌ای را که باهم هم‌معنی تقریبی‌اند، نتوان در همه بافت‌ها جایگزین یکدیگر کرد. بر اساس تعاریف ارائه شده از هم‌معنایی، می‌توان به این نتیجه رسید که دو واژه را که هم‌معنی بافت‌مقید تلقی می‌شوند، می‌توان هم‌معنی‌های تقریبی به حساب

<sup>۱</sup> ترجمه این کتاب در سال ۱۳۹۱ توسط انتشارات علمی به چاپ رسیده است.

<sup>۲</sup> partial synonymy

<sup>۳</sup> near synonymy

<sup>۴</sup> absolute synonymy

<sup>۵</sup> semantic fields

آورد، زیرا هنگامی که در بافتی خاص می‌توان دو یا چند واژه را هم‌معنی بافت‌مقید یکدیگر به شمار آورد، آن دو یا چند واژه در آن بافت خاص دارای دست‌کم یک مولفه معنایی مشترکی هستند، اما در عین حال، دست‌کم یک معنی وجود خواهد داشت که آن دو یا چند واژه در آن معنی با یکدیگر متفاوت خواهند بود. صفوی (۱۳۸۳: ۱۰۸-۱۰۹) نیز هم‌معنایی را به انواع بافت‌مقید، تحلیلی<sup>۱</sup> و ضمنی<sup>۲</sup> تقسیم می‌کند و بر این باور است که در هم‌معنایی بافت‌مقید، دو واژه در بافتی خاص می‌توانند جایگزین یکدیگر شوند و به جای هم به کار روند؛ به عنوان مثال، در جملات «از سوپر یک بطری آب بگیر» و «از سوپر یک بطری آب بخر»، بین «بگیر» و «بخر» هم‌معنایی بافت‌مقید برقرار است. بررسی دو نوع دیگر هم‌معنایی در این پژوهش مد نظر نیست و بنابراین، از توضیح درباره آن‌ها صرف‌نظر می‌کنیم. بنابراین، آنچه لاینز به عنوان هم‌معنایی تقریبی معرفی می‌کند، صفوی هم‌معنایی بافت‌مقید می‌داند. در واقع، تعریف لاینز از هم‌معنایی تقریبی با تعریف صفوی از هم‌معنایی بافت‌مقید قابل مقایسه است. هم‌معنایی بافت‌مقید نشان‌دهنده تغییری مفهوم‌شناختی برای واژه است، که طی آن خوانش‌های معنایی تازه برای آن واژه در بافت/بافت‌هایی خاص به وجود می‌آید تا بر مفاهیم پیش‌تری دلالت کند و نیازهای ارتباطی جدید گویشوران را مرتفع سازد.

### ۳-۲. تغییر معنی و معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی<sup>۳</sup>

در معنی‌شناسی فقه‌اللغوی که با نام معنی‌شناسی پیش‌ساختگرا<sup>۴</sup> نیز از آن یاد می‌شود، مطالعه تغییرات معنایی واژه‌ها در گذر زمان مد نظر قرار می‌گرفت. با توجه به این‌که نتایج این مطالعات به صورتی نظام‌مند دسته‌بندی می‌شد، اطلاعاتی نیز از روابط خویشاوندی زبان‌ها به عنوان نتیجه‌ای جنبی در دسترس بود. بنابراین، باید گفت

<sup>۱</sup> analytical synonymy

<sup>۲</sup> implied synonymy

<sup>۳</sup> historical-philological

<sup>۴</sup> pre-structuralist semantics



مطالعات ریشه‌شناختی نظریه‌پردازانه<sup>۱</sup>، در دل معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی صورت می‌پذیرفته است. اما تفاوتی که میان مطالعات ریشه‌شناختی نظریه‌پردازانه و معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی می‌توان در نظر گرفت، این است که در معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی معنی واژه‌ها، دیگر مبنای مطالعه نبود و برعکس، صورت‌های واژگانی مبنای مطالعات قرار می‌گرفتند. افزون بر این، واژه‌های مورد بررسی از زبان‌های گوناگون انتخاب می‌شدند و نه از یک زبان.

یکی از نتایج مطالعات معنی‌شناختی تاریخی - فقه‌اللغوی، طبقه‌بندی تغییرات معنایی بوده است؛ زیرا در این مطالعات سیر تحول معنی واژه‌ها در گذر زمان مورد مطالعه قرار می‌گرفت. تغییرات معنایی را می‌توان در دو گروه تغییرات مفهوم‌شناختی<sup>۲</sup> و تغییرات بیان‌شناختی<sup>۳</sup> جای داد. در تغییرات معنایی مفهوم‌شناختی، آفرینش خوانش‌های تازه در محدوده کاربردی یک واژه در گذر زمان، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی با گذر زمان، واژه می‌تواند بر مفاهیم بیش‌تری دلالت کند که در واقع، مفاهیم تازه برای آن واژه به شمار می‌روند. در تغییرات معنایی بیان‌شناختی، آفرینش یا کاربرد واژه‌هایی که برای بیان مفهومی ازپیش‌موجود به کار می‌روند، مطالعه می‌شود. به عنوان مثال، ممکن است در گذر زمان، واژه یا واژه‌هایی وام گرفته شوند و در کنار واژه‌های موجود در نظام زبان برای دلالت بر مفهوم یا مفاهیمی از پیش موجود به کار روند. به همین ترتیب، نوآوری‌های معنایی نیز در دو گروه نوآوری‌های مفهوم‌شناختی و نوآوری‌های بیان‌شناختی قرار می‌گیرند. در نوآوری‌های معنایی مفهوم‌شناختی، واژه‌های از پیش موجود در نظام زبان، برای بیان مفاهیم تازه به کار برده می‌شوند؛ مانند واژه «یخچال». در نوآوری‌های معنایی بیان‌شناختی، واژه‌هایی در کنار هم برای بیان یک مفهوم مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ مانند واژه‌های «گود» و «عمیق» که دومی طی فرایند وام‌گیری

<sup>1</sup> speculative etymological studies

<sup>2</sup> semasiological changes

<sup>3</sup> onomasiological changes

واژگانی در کنار «گود» برای بیان همان مفهوم، اما در بافت‌هایی خاص و گاه متفاوت کاربرد می‌یابد.

### ۳-۵. ادوار زبان‌های ایرانی

زبان‌های ایرانی از منظر تحول به سه دوره تقسیم می‌شوند. این سه دوره عبارتند از دوره باستان، دوره میانه و دوره نو. در ادامه، هر یک از این دوره‌ها معرفی می‌گردد.

#### ۳-۵-۱. دوره باستان

از آغاز هزاره اول پیش از میلاد تا سال ۳۳۱ ق.م. دوره باستان زبانهای ایرانی است. زبان‌های دوره باستان که از آن‌ها آثار مکتوب در دست است، زبان‌های اوستایی<sup>۱</sup> و فارسی باستان<sup>۲</sup> هستند. اوستایی زبان نواحی شرقی فلات ایران بوده و امروزه اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، به این زبان در دست است. فارسی باستان زبان نواحی جنوب غربی بوده و کتیبه‌های هخامنشیان به این زبان نوشته شده‌اند. زبان سنسکریت<sup>۳</sup> که در هند رواج داشته، خواهر این دو زبان است و با زبان‌های اوستایی و فارسی باستان، شاخه هندی و ایرانی زبان‌های هندی و اروپایی را تشکیل می‌دهد؛ به همین سبب در بررسی ساختمان زبان‌های ایرانی از داده‌های زبان سنسکریت نیز استفاده می‌شود. این سه زبان از زبان‌های ادغامی<sup>۴</sup> هستند. در این سه زبان ریشه اساس ساخت واژه است و وندها با پیوستن به ریشه، تکواژهای واژگانی<sup>۵</sup> می‌سازند. ریشه در این زبان‌ها ساختی انتزاعی است که پس از حذف همه پیشوندها و پسوندها باقی می‌ماند. ریشه یک هجاست و مولفه‌های معنایی واژه‌هایی را که از آن مشتق شده‌اند، داراست.

<sup>۱</sup> Avestan

<sup>۲</sup> Old Persian

<sup>۳</sup> Sanskrit

<sup>۴</sup> fusional languages گروهی از زبان‌های وندی که در آن‌ها پیشوندها، پسوندها و میانوندها برای افزودن معنی به ریشه می‌پیوندند، اما مرز مشخصی میان تکواژها نیست و یک تکواژ معانی متعددی را کدگذاری می‌کند (رضائی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۸).

<sup>۵</sup> lexical morpheme

## ۳-۵-۲. دوره میانه

دوره‌ای است که از سال ۳۳۱ میلادی (انقراض امپراتوری هخامنشی) تا ۲۵۴ هجری قمری را در بر می‌گیرد. زبان‌های این دوره به دو گروه تقسیم شده‌اند: زبان‌های ایرانی میانه شرقی<sup>۱</sup>؛ شامل سغدی<sup>۲</sup>، بلخی<sup>۳</sup>، ختنی<sup>۴</sup> و خوارزمی<sup>۵</sup>، و زبان‌های ایرانی میانه غربی<sup>۶</sup> شامل فارسی میانه<sup>۷</sup> (پهلوی ساسانی) و پارتی<sup>۸</sup> (پهلوی اشکانی). زبان‌های دوره میانه و نیز فارسی امروز در شمار زبان‌های ادغامی نیستند و طرح مفهوم ریشه در این زبان‌ها موضوعیت ندارد؛ بلکه تکواژهای واژگانی که در زبان‌های دوره باستان کاربرد داشته‌اند، با تحولات آوایی در این دوره به کار رفته‌اند.

## ۳-۵-۳. زبان‌های ایرانی نو

دوره نو از سال ۲۵۴ ه.ق. آغاز می‌شود و مشتمل بر زبان‌های بسیاری مانند کردی، بلوچی، آسی و پشتو است. یکی از زبان‌های این دوره که زبان رسمی ایرانیان مسلمان شده و به تدریج جانشین سایر زبان‌های ایرانی گردیده، فارسی دری نامیده شده است. فارسی دری را بازمانده فارسی میانه دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۱). این زبان در آغاز دوره اسلامی در متون منظوم و منثور به کار رفته و با تغییراتی به امروز رسیده است. داده‌های فارسی دری از لغت‌نامه دهخدا و داده‌های فارسی امروز از فرهنگ سخن، ذیل مداخل «انداختن» و «بریدن» نقل شده است.

---

<sup>1</sup> Eastern Middle Iranian

<sup>2</sup> Sogdian

<sup>3</sup> Bactrian

<sup>4</sup> Khotanese

<sup>5</sup> Khwarezmian

<sup>6</sup> Western Middle Iranian

<sup>7</sup> Middle Persian

<sup>8</sup> Parthian

#### ۴. تحلیل داده‌ها

در این بخش رفتار معنایی «انداخت/انداز» و «برید/بر» در دوره‌های باستان و میانه زبان‌های ایرانی، و نیز در زبان فارسی دری و فارسی امروز بررسی می‌شود. به سبب نزدیکی ساختمان زبان فارسی با فارسی میانه و این‌که زبان فارسی را دنباله زبان فارسی میانه دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۱)، داده‌هایی از زبان فارسی میانه ارائه می‌شود. سپس، بر اساس داده‌های ادوار سه‌گانه زبان، تحلیل خواهد شد که معانی مختلف هر فعل باید بر اساس چندمعنایی توجیه شود یا هم‌نامی یا هم‌معنایی بافت مقید.

#### ۴-۱. انداختن (انداخت/انداز)

هنینگ<sup>۱</sup> (۱۹۳۳: ۱۸۶) «انداخت» و «انداز» را در دوره باستان از ریشه *tak-* به معنی «حرکت کردن» دانسته است و محققان دیگر نیز بر همین باورند<sup>۲</sup> (نایبرگ<sup>۳</sup>، ۱۹۷۴: ۹۴؛ ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۳۲-۳۱؛ منصوری، ۱۳۸۴: ۱۹۲-۱۹۳؛ حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۸۸-۲۸۹). بنابراین، «انداخت» و «انداز» را در دوره باستان، باید از درجه قوی<sup>۴</sup> ریشه *tak-* یعنی *tāk-* با پیشوند *ham-* مشتق دانسته و صورت آن را در دوره باستان به صورت *\*ham-tāk-* بازسازی کرد. در زبان اوستایی *tak-* به معنی «حرکت کردن» و «جاری شدن» است (بارتولومه<sup>۵</sup>، ۱۹۶۱: ۶۲۴). در زبان‌های دوره باستان، درجه قوی ریشه فعل سببی/ واداری<sup>۶</sup> می‌ساخته است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۴۶). بنابراین، درجه قوی این ریشه، یعنی *tāk-* بر معنی سببی، یعنی «به حرکت درآوردن، روانه کردن»

<sup>۱</sup> Henning

<sup>۲</sup> چونگ (۲۰۰۷: ۳۷۲، ۳۷۴) دو ریشه *(-tak)* *tač-* را در نظر گرفته و آن‌ها را با شماره ۱ و ۲ متمایز ساخته است، ۱ *tač-* به معنی «حرکت کردن، جاری شدن» و ۲ *tač-* به معنی «رسیدن، دست یافتن، دریافت کردن». او «انداخت/انداز» و «پرداخت/پرداز» را از ریشه ۲ *tač-* دانسته است، اما سایر محققان هر دو فعل را از ریشه *tak-* به معنی «حرکت کردن» دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۳۲).

<sup>۳</sup> Nyberg

<sup>۴</sup> long grade

<sup>۵</sup> Bartholomae

<sup>۶</sup> causative

دلالت می‌کرده است (بارتولومه، ۱۹۶۱: ۶۲۴). در متون موجود فارسی باستان، ریشه *tak-* به کار نرفته است. در زبان سنسکریت، که خواهر زبان اوستایی و فارسی باستان است، ریشه *tak-* به معنی «شتاب کردن، هجوم بردن» کاربرد داشته است (مونیر ویلیامز<sup>۱</sup>، ۱۸۹۹: ۴۳۱-۴۳۲). در لغت‌نامه‌های زبان اوستایی و فارسی باستان پیشوند *ham-* را به معنی «با هم، همراه هم» ذکر کرده‌اند (بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۷۷۲؛ کنت<sup>۲</sup>، ۱۹۵۳: ۲۱۳). بدین ترتیب، این پیشوند مولفه معنایی [همراهی] را به فعل می‌افزوده است. معادل *ham-* در زبان سنسکریت، *sam-* بوده که در آن زبان نیز مولفه معنایی [همراهی] و نیز [ارتباط]، [یگانگی]، [کمال] و [تمامیت] را به فعل و مشتقات فعلی می‌افزوده است (مونیر ویلیامز، ۱۸۹۹: ۱۱۵۱-۱۱۵۲). ریشه *tak-* در زبان اوستایی و سنسکریت با پیشوند *sam/ham* به کار نرفته (بارتولومه، ۱۹۶۱: ۶۲۴-۶۲۶؛ مونیر ویلیامز، ۱۸۹۹: ۴۳۱-۴۳۲)، اما از آن‌جا که در فارسی میانه و فارسی دری، معنی آن «ارزیابی کردن، طراحی کردن، تخمین زدن، آماده کردن و داوری کردن» است، به نظر می‌رسد، مولفه معنایی همراهی، کمال و تمامیت که از طریق پیشوند *sam/ham* به فعل افزوده می‌شده، همراه با مفهوم سببی ریشه *tāk-* (به حرکت درآوردن، روانه کردن)، از نظر ذهنی با «برنامه‌ریزی و طرح و تدارک» همراه بوده است؛ به بیانی دیگر، مفهوم همراهی، تمامیت و کمال مستلزم برنامه‌ریزی، تدارک و آمادگی بوده و بین این دو مفهوم رابطه استلزام<sup>۳</sup> وجود داشته است. بسیاری از اسم‌ها و افعال فارسی میانه و فارسی که در دوره باستان با پیشوند *sam/ham* ساخته شده‌اند، دارای مولفه معنایی [همراهی/طراحی/تخمین/تدارک] هستند:

<sup>1</sup> Monier-Williams

<sup>2</sup> Kent

<sup>3</sup> entailment

پیشوند	ریشه	فارسی میانه	فارسی
ham-	pār- پر کردن	hambār-	انبار کردن، گردآوردن
ham-	dais- نشان دادن	handēš-	اندیشیدن
ham-	kaik/g- حرکت کردن	hangēz-	انگیختن، تحریک کردن
ham-	kār- فکر کردن	hangār-	انگاشتن، تصور کردن
ham-	gam- حرکت کردن	hanjaman	انجمن، اجتماع

(ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۳۱، ۳۲، ۳۳؛ منصور، ۱۳۸۴: ۱۸۱، ۱۹۴-۱۹۸).

با توجه بدانچه گفته شد، به نظر می‌رسد در پی همنشینی پیشوند ham- با ریشه tāk- کل معنایی شکل گرفته که تحقق آن، حرکت دادن چیزی با همراهی، برنامه‌ریزی و طرح و تدارک قبلی است. ارتباط معنایی پیشوند ham- و ریشه tāk- را می‌توان با التفات به نقش‌های معنایی نیز نشان داد؛ طی تحقق معنایی «حرکت دادن چیزی / سبب حرکت چیزی شدن»، کنش‌پذیر که در این مورد، کنش‌رو<sup>۱</sup> نیز نامیده می‌شود، در نتیجه حرکت در اختیار دریافت‌کننده قرار می‌گیرد، بدین ترتیب، به نظر می‌رسد کنش‌گر برنامه‌ای را طراحی می‌کند تا دریافت‌کننده با او به لحاظ ذهنی همراه شود و برای دریافت کنش‌رو متقاعد گردد. بنابراین، «همراهی» به صورت ذهنی و در پی برنامه‌ریزی کنش‌گر محقق می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان گفت ham-tāk\* علاوه بر [حرکت] و [همراهی]، مولفه معنایی [برنامه‌ریزی / طراحی]، [تدارک] و [تخمین] را نیز داشته است و داده‌های زبان فارسی میانه و فارسی دری، وجود این دو مولفه معنایی را در فعل تأیید می‌کند. علاوه بر این، باید توجه داشت که همیشه پیداکردن رابطه معنایی میان پیشوند و فعل با درجه‌ای از احتمال همراه است؛ زیرا احیای تصورات ذهنی از کارکرد زبان در ادوار تاریخی مختلف همواره به صورت مستند و با قطعیت میسر نیست؛ به ویژه در

<sup>1</sup> theme

مواردی که شواهدی از دوره باستان در دست نیست و باید آن را از کارکردهای فعل در دوره میانه و جدید مولفه‌های معنایی دریافت.

«انداخت» و «انداز» در فارسی میانه به صورت *handāxt / handāzīd* و *handāz-* آمده و به معنی «طرح ریختن»، «در نظر داشتن»، «تخمین زدن» و «داوری کردن» به کار رفته است. *handāxtār* نیز به معنی «طراح» به کار رفته است (مکنزی<sup>۱</sup>، ۱۹۷۱: ۴۲). حال، نمونه‌هایی از متون فارسی میانه نقل می‌شود. از این نمونه‌ها معلوم می‌گردد که علاوه بر معانی فوق‌الذکر، می‌توان معنی «آماده کردن» و «تدارک دیدن» را نیز برای این فعل در نظر گرفت. در این کاربردها، گاه مولفه معنایی [حرکت] بر [برنامه‌ریزی/طراحی] برتری دارد و گاه [طراحی/ برنامه‌ریزی] بر [حرکت] غلبه می‌یابد. گاهی نیز هر دو مؤلفه توأمان در فعل وجود دارد.

در داستان اردشیر بابکان<sup>۲</sup>، فصل سوم بند شش، اردوان از فرار اردشیر آگاه می‌شود و از رئیس طالع‌بینان می‌خواهد تا بنگرد که اردشیر کجا رفته و کی می‌توان او را دستگیر کرد؛ اقدام طالع‌بینان با چنین عبارتی بیان شده است:

1) *axtarmārān sālār zamān handāxt*  
ارزیابی کرد/ اندازه گرفت زمان پیش‌بین یا پیشگو

پیشگو از طریق زمان ارزیابی کرد/ تخمین زد (فره‌وشی، ۱۳۷۸: ۳۶-۳۵).  
ارداویرافنامه<sup>۳</sup>، فصل پنج، بند پنج:

2) *rašn ... tarāzūg ... pad dast dāšt ud*  
ایزد رشن و داشت دست به ترازو  
*ahlawān ud druwandān handāzīd.*  
راستکاران و بدکاران ارزیابی می‌کرد

<sup>۱</sup> MacKenzie

<sup>۲</sup> */kāmāmeye ?ardešire bābakān/* یکی از متون فارسی میانه که نوعی رمان تاریخی درباره به قدرت رسیدن اردشیر، نخستین پادشاه ساسانی است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۶۰-۲۶۴).

<sup>۳</sup> */ardāvīrāfnāme/*: نام یکی از متون فارسی میانه که شرح سفر شخصی به نامه «ارداویراف» به جهان دیگر و توصیف حال نیکوکاران و بدکاران در آن جهان است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۶۷-۱۷۰).

ایزد روشن ... ترازو ... به دست داشت و راستکاران و بدکاران را ارزیابی می‌کرد (ژینیو، ۱۳۸۲: ۵۳، ۱۸۶، ۸۳).

در گزیده‌های زادسپرم<sup>۱</sup> فصل یک، بند ۳، *handāzišnīg* مشتق از ماده مضارع *handāz* به معنی «ارزیابی، تخمین» به کار رفته است:

3)	<i>ahriman</i>	<i>andar</i>	<i>tum...</i>	<i>hamē raft</i>
	اهریمن	در	تاریکی	می‌رفت
	<i>handāzišnīg</i> <sup>۲</sup>		<i>ul</i>	<i>ō abar āmad.</i>

<sup>۱</sup> */gozidehāye zādesparam/* نام یکی از متون فارسی میانه که مطالب آن در بردارنده اعتقادات دین زردشتی است. زادسپرم نام نویسنده کتاب است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۴۵-۱۴۹).

<sup>۲</sup> ژینیو (۱۹۹۳: ۴۰۵) این واژه را به معنی «تصادفی، اتفاقی» دانسته است و راشد محصل (۱۳۸۵: ۳۳) آن را «حمله» معنی کرده است. *handāzišnīg* از اسم مصدر *handāzišn* ساخته شده و آن نیز از ماده مضارع *handāz* این فعل در متون به معنی «به طور تصادفی/ به طور اتفاقی حادث شدن» یا «حمله کردن» به کار نرفته است. افزون بر آن، در همان بند منقول از زادسپرم، چنین آمده است:

<i>tuxštd</i>	<i>kū</i>	<i>awiš</i>	<i>rasēd</i>	<i>u=š</i>	<i>hamōwōn</i>
کوشید	که	بدو	رسد	ش - و	همانگونه
<i>padiš</i>	<i>andar</i>	<i>kāmgarīhēd</i>	<i>čiyōn</i>	<i>padiz</i>	<i>tārān.</i>
به	در	پیروز شود	که	بر	آفریدگان

اهریمنی

کوشید که بدو رسد و همانگونه که بر دیگر آفریدگان اهریمنی پیروز شد، بر او نیز پیروز شود (ژینیو، ۱۹۹۳: ۳۰-۳۱)؛ راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۳، ۱۶۴، ۴۵۳). این جملات نشان می‌دهد که اهریمن پیش‌تر با دیگر موجودات اهریمنی نبرد کرده و بر آنان پیروز شده است و با برنامه‌ریزی و طراحی نبرد و نیز اندیشه پیروزی به مرز روشنی آمده تا اوضاع را تحت نظر بگیرد و پس از بررسی و ارزیابی، به جهان روشنی حمله کند. در غالب متون فارسی میانه، از ناآگاهی اهریمن نسبت به جهان روشنی و نیز ناآگاهی او نسبت به انجام کار، سخن رفته است (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۳، ۱۶۳، ۴۵۴؛ بهار، ۱۳۸۰: ۳۳-۳۴) و به نظر می‌رسد این نکته موجب شده است که ژینیو تصور کند کارهای اهریمن بر اساس آگاهی و فکر نیست و در نتیجه معنی «تصادفی، اتفاقی» را برای واژه *handāzišnīg* برگزیند، اما اعتقاد به ناآگاهی و عدم تفکر اهریمن در انجام کارها، باور اسطوره‌ای است و دلیلی برای انتخاب معنی واژه نیست. همانگونه که شواهد ریشه‌شناختی و نیز معانی فعل *handāz-* نشان می‌دهد، معنی ژینیو و نیز معنی راشد محصل، برای این واژه مناسب نیست. اهریمن «برای اندازه زدن»، یعنی برای ارزیابی و رصد کردن اوضاع، به مرز جهان روشنی می‌آید. امروزه نیز «اندازه گرفتن» و «اندازه زدن» به معنی «تخمین زدن



آمد بالا به (پیشوند فعل) ارزیابی / تخمین  
 اهریمن در تاریکی می‌رفت، برای ارزیابی و تخمین به بالا آمد (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۳، ۱۶۳، ۴۵۴).

در پاره‌های ۱، ۲ و ۳ افزون بر [برنامه‌ریزی/طراحی/تخمین]، مؤلفه معنایی [حرکت] نیز وجود دارد. همنشینی فعل *handāxt* با *handāzīd zamān* با *tarāzūg* و *handāzišnīg* با *abar āmad* همراهی این دو مؤلفه معنایی فعل را بیش‌تر نشان می‌دهد، زیرا *zamān* و *tarāzūg* و *abar āmad* هر سه، مؤلفه حرکت را در معنی خود دارند.

دینکرد<sup>۱</sup> پنج، فصل چهار، بند نه:

4)	<i>dād</i>	<i>ud</i>	<i>ēwēn</i>	<b><i>handāxtan</i></b>
	قانون	و	آئین	طراحی کردن
	<i>ēč</i>	<i>az</i>	<i>amā</i>	<i>waštaḡ</i> .
	که	از	ما	تباه شده

قانون و آئینی را که از ما تباه شده است، باید طراحی کنند/آماده کنند (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۴۱، ۴۳).

گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۷، بند ۴:

5)	<i>yazišn=ī</i>	<i>urwarān ...</i>	<i>ō</i>
	— ستایش	گیاهان	برای

و بررسی کردن» است. در دینکرد پنجم، فصل دوم، بند دهم، *handāzišn* به معنی «اندازه، سنجش، طرح‌ریزی» به کار رفته است:

<i>[zardōšt]</i>	<i>hamāg</i>	<i>gōwišn=ī</i>	<i>ōhrmazd</i>	<i>dēn</i>	<i>pad</i>
زردشت	همه	— گفتار	اورمزد	دین	با
	<i>handāzišn</i>	...	<i>ō</i>	<i>wištāsp</i>	... <i>dāšt</i> .
	اندازه		به	گشتاسب	داشت

[زردشت] همه گفتار دین اورمزد را با اندازه و طرح‌ریزی ... به گشتاسب ... عرضه کرد (آموزگار، ۱۳۸۵: ۳۲-۳۳).

<sup>۱</sup> */dinkard/* نام یکی از متون فارسی میانه که مطالب آن دربردارنده اعتقادات دین زردشتی است. دینکرد به معنی «تألیف دینی» و مشتمل بر نه کتاب است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۲۸-۱۴۱).

*xwarišnīh=i*      *arzānīgān*      *handāxtan*.

آماده کردن      مستحقان      — خوراک

ستایش گیاهان ... آماده کردن/فراهم کردن [آن‌ها] برای خوراک مستحقان است (راشد محصل: ۱۳۸۵: ۷۴، ۲۱۶، ۴۹۸).

در پاره‌های ۴ و ۵ مولفه معنایی [طراحی/تخمین] بر [حرکت] غلبه دارد. در این نمونه‌ها، *handāxtan* با اسم‌های *yazišn* (در پاره ۴) و *dād* و *ēwēn* (در پاره ۵) هم‌نشین شده که هر دو مفاهیمی انتزاعی و فاقد مؤلفه معنایی حرکتند.

در فارسی میانه، *handāxt / handāzīd* و *handāz-* به ندرت در معنی «پرتاب کردن» به کار رفته است. نمونه‌ای از این کاربرد، در ارداویرافنامه، فصل ۴۹ بند یک است. ارداویراف که در سفری معنوی به دنیای دیگر سفر کرده است، در دورخ مردمانی را توصیف می‌کند که آلودگی و چرک و نجاست می‌خورند و دیوان بر پشت آنان سنگ می‌اندازند و آنها نمی‌توانند حمل کنند:

6)      *dēwān*      *sang*      *kand*      *ud*      *az*      *pas*  
          پس / پشت      بر      و      کنندند      سنگ      دیوان  
          *hamē handāxt*      *tā*      *az-i=šān*      *kōf=e*      *pad*      *pōšt*  
          پشت      بر      کوهی      آن‌ها - از      تا      می‌انداختند  
          *hamē kišīd*      *ud*      *kišīdan*      *nē*      *tuwānist*.  
          توانستند      نَ      کشیدن      و      می‌کشیدند

دیوان سنگ می‌کنندند و بر پشت [آن‌ها] می‌انداختند به گونه‌ای که از آن سنگ‌ها کوهی بر پشت می‌کشیدند و نمی‌توانستند بکشند (ژینیو، ۱۳۸۲: ۷۶، ۱۲۷، ۲۱۴).

در این پاره، هر دو مؤلفه معنایی [حرکت] و [طراحی/تخمین] با یکدیگر همراه هستند. از یک سو، هم‌نشینی *handāxt* با فعل *kand* مولفه معنایی حرکت را نمایان می‌سازد و از سوی دیگر *az pas*، که قید مکان است، مقصد حرکت را روشن کرده است و مولفه معنایی [طراحی/تخمین] را برجسته می‌سازد.

در فارسی دری، «انداخت» و «انداز» در معنی «افتادن/پرتاب کردن»، «برآورد کردن»، «تخمین زدن» و «طراحی کردن»، «آماده کردن» و «تدارک دیدن» آمده است. شواهد ذیل

همگی از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «انداختن» نقل شده‌اند. در ابیات ۷ و ۸، [حرکت] بر [طراحی/برنامه‌ریزی] غلبه دارد. همنشینی آن با واحدهایی که [حرکت] را دارند، این مفهوم را تقویت می‌کند:

۷) بزیر سپر تیغ زهر آب گون بزد تیز و انداختش سرنگون (فردوسی)

۸) گهر داشتی ارج نشناختی بنادانی از کف بینداختی (اسدی طوسی)

در نمونه‌های ۹ و ۱۰ [طراحی/برنامه‌ریزی] بر [حرکت] برتری دارد. در این مفهوم «انداخت/انداز» با واحدهایی همنشین شده است که بر مفاهیم انتزاعی دلالت دارند و طراحی آن‌ها را در ذهن تداعی می‌کند:

۹) همه شب همی کار او ساختم یکی چاره دیگر انداختم (فردوسی)

۱۰) پس تدبیرهای دیگر انداختند (اسکندرنامه)

در نمونه‌های ۱۱ تا ۱۴ مولفه‌های معنایی [حرکت] و [طراحی/ برنامه‌ریزی] همراه یکدیگر هستند. در این نمونه‌ها، «انداخت/انداز» با واحدهایی همنشین شده که هر دو مولفه معنایی را در بر دارند:

۱۱) چون به مشارکت یکدیگر کاری برکنند و چیزی اندازند و مذهبی نهند باید که همه با هم باشند (کتاب النقض)

۱۲) نباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته (سعدی، بوستان)

۱۳) هزار جامه معنی که من براندازم به قامتی که تو داری قصیر می‌آید (سعدی)

۱۴) بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم (حافظ)

در فارسی امروز، برای «انداخت/انداز» معانی متعدد ذکر کرده‌اند. نمونه‌های زیر از فرهنگ سخن، ذیل مدخل «انداختن» ذکر شده است. در تمامی این نمونه‌های [حرکت] و [طراحی/برنامه‌ریزی] وجود دارد. در نمونه ۱۵ و ۱۶ [حرکت] بر [طراحی/برنامه‌ریزی] برتری دارد، زیرا [حرکت] به صورت فیزیکی مورد نظر است و

- از سوی دیگر مقصد یا جهت حرکت نیز مشخص است و این خود نشان می‌دهد که [طراحی/برنامه‌ریزی] نیز در تحقق فعل نقش ایفا می‌کند:
- ۱۵) پرتاب کردن، رها کردن: لیوان دست بچه بود، انداخت. بچه‌ها به گودال سنگ می‌انداختند.
- ۱۶) چیزی را در جای خود یا در جایی قرار دادن، جا دادن: در را روی لولا انداخت. در نمونه‌های زیر، [طراحی/برنامه‌ریزی] با [حرکت] همراه است، اما این حرکت در مفهوم فعل، انتزاعی‌تر است و [طراحی / برنامه‌ریزی] بر آن برتری دارد:
- ۱۷) تهیه کردن، ساختن، درست کردن، به عمل آوردن: سرکه انداخت.
- ۱۸) منتشر کردن، پخش کردن: چو انداخته‌اند که... .
- ۱۹) از دست دادن چیزی با افتادن یا ریختن آن: مار پوست انداخت.
- ۲۰) شکلی را روی سطحی پدید آوردن، نقش کردن: توی طرح فرش، گل و بته انداخته‌اند.
- ۲۱) ایجاد کردن: بین آن‌ها نفاق و جدایی انداخت.
- ۲۲) تعیین کردن جایی یا زمانی برای انجام کاری یا خدمتی: عروسی را انداختند شب مبعث خانه عمومی عروس.
- ۲۳) ضمیمه کردن، وصل کردن: اتاق‌مان کوچک است، می‌خواهم پستو را بگیرم بندازم سرش.
- ۲۴) درباره کاری نقشه کشیدن یا چاره کردن: انداختم تو بیراهه و فرار کردم.
- ۲۵) انداختن به / در حالتی / وضعیتی / جایی = گرفتار کردن به آن: بی‌خود خودت را به عذاب انداختی.
- ۲۶) کسی یا چیزی را به داخل چیزی وارد کردن یا در آن شناور کردن: باد در غبغب انداخت. کشتی را به آب انداختند.
- ۲۷) چیزی را دور چیز دیگری قرار دادن: انگشتر را به انگشت انداخت.
- ۲۸) مسخره کردن، به کسی متلک گفتن: دیدی چطور به ما انداخت.

۲۹) جنس نامرغوب را با نیرنگ به کسی فروختن یا دادن: هر چه میوه گندیده داشت، به مشتری انداخت.

۳۰) انداختن به (در) کسی: تلقین کردن به او، گوشزد کردن به او.

در این ترکیبات فعلی که با «انداختن» ساخته شده‌اند، هر دو مؤلفه معنایی [حرکت] و [طراحی/برنامه‌ریزی] همراه یکدیگرند:

اختلاف انداختن، ترشی انداختن، سرکه انداختن، کارانداختن، راه انداختن، دسته راه انداختن، وصله انداختن، ولوله انداختن، قرعه انداختن، فال انداختن، انداختن (کلاه گذاشتن سر کسی)، متلک انداختن، از کارانداختن، گره انداختن، گیرانداختن.

بدین ترتیب، می‌توان گفت که «انداخت/انداز» دو مؤلفه معنایی دارد: [حرکت] و [طراحی/برنامه‌ریزی]؛ [حرکت]/[سیلان] در همه معانی این فعل وجود دارد و مؤلفه معنایی اصلی این فعل است؛ ریشه *tak-* در دوره باستان زبان‌های ایرانی، که «فعل انداخت/انداز» از آن مشتق شده، مؤلفه معنایی [حرکت] را دارد. گاه این مؤلفه معنایی به صورت فیزیکی محقق می‌شود و گاه تحقق آن رنگی از انتزاع را به همراه دارد. به عنوان نمونه، در مثال‌های «در را روی لولا انداخت» و «انداختم توی بیراهه و فرار کردم» تحقق مؤلفه معنایی [حرکت] فیزیکی است، اما این درجه از عینی بودن [حرکت] را در «چو انداختن» وجود ندارد، هر چند که حرکت خیر و در نتیجه منتشر شدن آن تداعی می‌شود.

مؤلفه معنایی دیگر فعل «انداخت/انداز» [انجام کاری با طراحی قبلی] یا همان [طراحی/برنامه‌ریزی] است؛ «گل و بته انداختن روی چیزی» ایجاد طرحی بر روی سطح است و «متلک انداختن به کسی» بیان گفته‌ای تحقیرآمیز به کسی است؛ برای انجام این دو کار، طرح‌ریزی و برنامه‌ای در کار است. در «پوست انداختن» هر دو مؤلفه معنایی [حرکت] و [صورت گرفتن کاری با طراحی قبلی] وجود دارد. وجود مؤلفه/مؤلفه‌های معنایی مشترک میان معانی گوناگون فعل «انداخت/انداز» ارتباطی را میان

این معانی شکل می‌دهد که سبب می‌شود با جزیره‌های معنایی مجزا و بی‌ارتباط باهم روبه‌رو نباشیم. بررسی ریشه‌شناختی این فعل نیز نشان داد که تنها با یک ریشه فعلی سروکار داریم و به این سبب، می‌توان این فعل را با مستندات تاریخی و تعمق‌های معنی‌شناختی، فعلی چندمعنی به شمار آورد.

#### ۴-۲. بُریدن (بُرید/بُر-)

فعل «بُرید، بُر-» از ریشه *brāy-/brī-* است (منصوری، ۱۳۸۴: ۹۶) که در زبان اوستایی، در وندیداد<sup>۱</sup> ۱۷ بند دوم و چهارم با پیشوند *pairi-* به معنی «قطع کردن» (بارتولومه، ۱۹۶۱: ۹۷۲) به کار رفته است:

31)	<i>varāsāscā</i>	<i>pairi.brīnaṅti</i>
	و - موها را	ببرند

فعل مضارع سوم شخص جمع *√brī-*

موها را ببرند.

«بُرید، بُر-» در فارسی میانه به صورت *brīd* (ماده ماضی) و *brīn-* (ماده مضارع) آمده و از ریشه *brī-* است. مکنزی (۱۹۷۱: ۱۹) معنی «قطع کردن، جدا کردن» را برای آن ذکر کرده است. مشتقات ریشه *brī-* در فارسی میانه در معنی «مشخص کردن، محدود کردن» به کار رفته است. در واقع، «بریدن» خود «مشخص کردن» و «محدود کردن» است. می‌توان گفت [قطع تسلسل در نقطه‌ای خاص] مولفه معنایی ریشه *brī-* است و مشتقات آن به معنی «بریدن» و «مشخص کردن» هر دو این مولفه را دارند.

در فارسی میانه *brēhēnīd* و *brēhēn-* از ریشه *brī-* به معنی «مشخص کردن، محدود کردن» به کار رفته است (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۹). از ریشه *brī-* در فارسی میانه *brīn* به معنی «بخش، برش، قسمت؛ محدود، معین» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۱۹) و *brīnōman*

<sup>۱</sup> *vandidād/* بخشی از کتاب اوستا که مشتمل بر مضامین فقهی دین زردشتی است (تفضلی، ۱۳۷۶:

به معنی «محدود» کاربرد داشته است (مکنزی، ۱۹۷۱: ۲۰). پاره زیر از زادسپرم، فصل ۲۲، بند ۱۳، نمونه‌ای از کاربرد مصدر *brīdan* به معنی «قطع کردن» است:

32) *sidīgar, brīdan pad kārd*

کارد با بریدن سوم

سوم، بریدن با کارد (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۶۹، ۲۱۰، ۴۹۳).

پاره‌های زیر نمونه‌هایی از کاربرد افعال مشتق از ریشه *brī-* در معنی «مشخص و محدود کردن» است. واژه‌های مشتق از *brīd* / *brīn-* نیز به همین حوزه معنایی تعلق دارند.

بندهش<sup>۱</sup>، فصل ۵:

33) *zamān ān=ī gaymard zīndagīh ud*

زمان — گیومرث و زندگی

*xwadāyīh 0 30 sāl brīhēnīd*

پادشاهی (حرف اضافه) سی سال تعیین شد/مقدر شد

زمان زندگی و پادشاهی گیومرث سی سال تعیین شد (Anklesaria, 1908: 45؛ بهار، ۱۳۸۰: ۵۳).

زادسپرم، فصل ۲۸، بند ۶:

34) *naskān=iz hammis šaš-hazār ud šaš-sad ud*

نیز - کتاب‌ها همه شش هزار و ششصد و

*šast ud šaš dādistān padīš brīdag.*

شصت و شش حکم برای تعیین شده

و برای همه کتاب‌ها نیز شش هزار و ششصد و شصت و شش حکم تعیین شده است (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۷۷، ۲۲۰، ۵۰۱).

زادسپرم، فصل ۲، بند ۱۹:

<sup>۱</sup> *bondaheš*/ یکی از متون فارسی میانه درباره خلقت و موجودات جهان از منظر اعتقادات زردشتی (تفضلی،

35)	<i>čē</i>	<i>wizīr</i>	<i>būd=ī</i>	<b><i>brīngar</i></b>	<i>zurwān</i>
	زیرا	تقدیر	که - بود	تعیین کننده	زروان
	<i>pad</i>	<i>bun=ī</i>	<i>andar</i>	<i>āmadan=ī</i>	<i>ahriman...</i>
	در	— آغاز	در	— آمدن	اهریمن

زیرا تقدیر زروان تعیین کننده [سرنوشت] در آغاز آمدن اهریمن [چنین] بود که ... (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۹، ۱۷۱، ۴۵۹).

زادسپریم، فصل ۱، بند ۸:

36)	<i>ān-iz-ī</i>	<i>ahriman</i>	<i>padistād</i>	<i>tuwānīg</i>	<i>pad</i>	<i>kardan</i>
	که - نیز - آن	اهریمن	تهدید کرد	توانا	به	انجام دادن
	<i>agar</i>	<i>nē</i>	<b><i>brīnōmand</i></b>	<i>zamānag=ī</i>	<i>kōxšišn</i>	
	اگر	نـ	معین / مشخص	— زمان	جنگ	

اگر زمان جنگ مشخص نباشد، اهریمن بر انجام دادن آنچه تهدید کرد، تواناست (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۴، ۱۶۴، ۴۵۴).

در فارسی دری هم، «برید، بُر» همین مولفه معنایی را داشته است. در نمونه‌های ۳۷ و ۳۸ برید/بر- به معنی «قطع کردن» و در نمونه‌های ۳۹ و ۴۰ به معنی «تعیین کردن»، «مشخص کردن» به کار رفته است. این نمونه‌ها همگی از لغت‌نامه دهخدا، ذیل «بریدن» نقل شده‌اند:

(۳۷) جهان این کار دارد جاودانه خوشی بُرد به شمشیر زمانه (ویس و رامین)

(۳۸) جهاندار ببریدشان دست و پا هر آنرا که بُد بر بدی رهنمای (فردوسی)

(۳۹) صارفات (=قراردادها) را او می‌برید و مرافعات را وی می‌نهاد و مصادرات او می‌کرد (تاریخ بیهقی).

(۴۰) عتابش گر چه میزد شیشه بر سنگ عقیقش نرخ می‌برید در جنگ (نظامی)

در فارسی امروز «برید/ بر-» به هر دو معنی به کار می‌رود:

پاره‌شدن/ کردن: دستم با چاقو برید/ دستم را با چاقو بریدم.

جدا کردن قطعاتی به اندازه‌ها و شکل‌های معین: لباست رو بریدم، اما هنوز ندوختم.



مانع شدن از ادامه کاری یا متوقف کردن آن: حرف او را برید.

از دست دادن نیروی بدنی یا روانی: دیگر بریده‌ام.

پدید آمدن حالت لختگی در شیر به دلیل فاسد شدن آن: سرکه داخل شیر نریزید؛ می‌برد.

قطع شدن صدا: یک دفعه صدایش برید.

مقرر کردن، تعیین کردن: چقدر برایش زندان بریدند؟ (چه مدت زندان تعیین کردند؟)، چقدر مهر بریدند؟ (چقدر مهر مشخص کردند؟)، فلانی بُرش داره. (فلانی تعیین‌کننده است).

نابود شدن: ببری! چقدر حرف می‌زنی!؟

مانع شدن: تریلی‌ای با بار آمد و دیدش را برید.

با نگاهی به معانی گوناگون فعل «برید/بُرد» و مشتقات آن مشاهده می‌شود که مولفه معنایی [قطع تسلسل و پیوستگی در نقطه‌ای خاص] یا [تعیین] و [تحدید]، در همه ابعاد توصیف معنایی این فعل دیده می‌شود. در متون مکتوب زبان اوستایی نمونه‌هایی از کاربرد ریشه به معنی «قطع کردن» در دست است. «بریدن» خود با مولفه معنایی [تعیین] و [تحدید] همراه است. در متون فارسی میانه و فارسی امروز بازمانده‌های ریشه مولفه معنایی [تعیین] و [تحدید] یا [قطع تسلسل در نقطه‌ای خاص] به کار رفته است. این مولفه معنایی گاه تحقق فیزیکی دارد؛ مانند بریدن درخت، پارچه و امثال آن و گاه تحقق این مولفه معنایی این اندازه عینی و ملموس نیست؛ مانند «محکومیت بریدن» که در معنای این فعل، قطع پیوستگی وضعیتی خاص (محکومیت) پس از طی شدن مدت زمانی معین یا تعیین و تحدید آن وضع، مورد نظر است. به همین ترتیب، کسی که «برش دارد» از مقام و موقعیتی برخوردار است که می‌تواند در پیوستگی وضعیتی خاص، خواه خوشایند و خواه ناخوشایند، انقطاع ایجاد کند یا تعیین‌کننده باشد. بنابراین، معانی گوناگون این فعل با هم مرتبط هستند و همگی از یک ریشه مشتق شده‌اند؛ در نتیجه، چندمعنایی در مورد این فعل نیز صادق است.

همچنین، ملاحظه می‌کنیم که «بریدن» در فارسی امروز نیز در معنای «جداکردن»، «مشخص کردن»، «محدود کردن» و «معین کردن» به کار می‌رود، اما در ادوار گوناگون الزاما با واژه‌های ثابتی باهم‌آیی ندارد؛ به عنوان نمونه، امروزه «بریدن» با واژه‌ای مانند «قرار داد» باهم‌آیی ندارد؛ هرچند که با توجه به یکی از ابعاد معنایی آن، به صورت بالقوه می‌تواند با این واژه نیز باهم‌آیی داشته باشد، اما در واقع، کنار این واژه روی محور همنشینی قرار نمی‌گیرد. بنابراین، می‌بینیم که دامنه باهم‌آیی «برید/بر» مانند هر واژه دیگری در زبان، در گذر زمان تغییر کرده است.

### ۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش کوششی بود برای بررسی معنایی افعال «انداخت/انداز» و «برید/بر» با رویکردی در زمانی و توجه به کاربرد آن‌ها در ادوار پیشین زبان فارسی. مستندات تاریخی و تاملات معنی‌شناختی نشان دادند که هر یک از این افعال، مولفه/مولفه‌های معنایی مشترکی دارند که معانی متعدد آن‌ها را با یکدیگر مرتبط می‌کند. از نظر در زمانی «انداختن» بازمانده ریشه *tāk-* از دوره باستان زبان است که مولفه معنایی [حرکت] را داشته و با افزودن پیشوند *ham-* مولفه/مولفه‌های معنایی دیگری بدان افزوده شده است. این مولفه‌های معنایی در گذر از مرحله باستان به میانه و سپس نو، در افعال و واژه‌های بازمانده از آن ریشه، باقی مانده و گاه مولفه‌های دیگری بدان افزوده شده و موجب شده این افعال معانی متعددی بیابند که همگی با یکدیگر مرتبط هستند. «بریدن» نیز بازمانده ریشه *brī-* از دوره باستان زبان‌های ایرانی است که مولفه معنایی [قطع تسلسل] و [تعیین/تحدید] را داشته و در دوره‌های میانه و نو نیز این مولفه‌ها را حفظ کرده است. بنابراین، هر یک از افعال مورد بررسی را باید فعلی چندمعنی در نظر گرفت و قائل شدن به هم‌نامی منتفی است. افزون بر این، از میان معیارهای چهارگانه ذکر شده از سوی سعید (۲۰۱۲) (ر.ک. ← ۲-۳) برای تشخیص هم‌نامی دو یا چند واژه، تنها معیار نخست در مورد فعل‌های مورد بررسی و معانی آن‌ها صدق می‌کند، زیرا هر یک

از این دو فعل و معانی آن‌ها با هم در یک مقوله دستوری قرار دارند و هم‌نویسه‌اند و شواهد ریشه‌شناختی برگرفته از مستندات تاریخی، هم‌نامی چند فعل را مردود می‌کند. این احتمال وجود دارد که در نگاه نخست، مثلاً در جمله‌های «برایش چقدر حبس بریدند؟» و «برایش چقدر حبس تعیین کردند؟» هم‌معنی‌های بافت‌مقید در نظر گرفته شوند؛ زیرا به دلیل کاربرد فعل «بریدن» در بافتی خاص پدید آمده است، حال آن‌که، «تعیین کردن» یکی از چند معنی «بریدن» است و فارسی‌زبانان با مساله چندمعنایی روبه‌رو هستند و نه هم‌معنایی. با توجه به آن‌که هم‌معنایی بافت‌مقید نشان‌دهنده تغییری مفهوم‌شناختی است، که طی آن خوانش‌های تازه برای یک واژه در بافت/بافت‌هایی خاص بوجود می‌آید تا بر مفاهیم پیش‌تری دلالت کند، منتفی بودن هم‌معنایی بافت‌مقید، به منزله منتفی بودن تغییرات مفهوم‌شناختی این دو فعل به صورت هم‌زمانی است. تغییرات مفهوم‌شناختی در ادوار گذشته منجر به چندمعنایی افعال مورد بررسی شده است؛ زیرا در گذر زمان، این افعال همچون دیگر واژه‌های زبان، کاربردهای تازه‌ای یافته‌اند که منجر به افزوده شدن مولفه/مولفه‌های معنایی به مفهوم آن‌ها و همراهی مولفه/مولفه‌های معنایی‌ای شده است که تغییراتی را در مفهوم این افعال ایجاد کرده‌اند، اما دست‌کم یک مولفه معنایی همواره در توصیف مفهوم فعل‌های مذکور دیده می‌شود.

### فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳) *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*. تهران: ققنوس.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷ [۱۳۷۵]) *دستور تاریخی زبان فارسی*، چاپ هفتم، تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹ [۱۳۷۳]) *تاریخ زبان فارسی*، ویرایش دوم، چاپ دهم، تهران: سمت.

افراشی، آزیتا و سجاد صامت جوکندان (۱۳۹۳) «چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی؛ تحلیل چندمعنایی فعل حسی «شنیدن» در زبان فارسی». *ادب‌پژوهی*. ش ۳۰. ۲۹-۵۹.

انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱) *فرهنگ سخن*، چاپ اول، تهران: سخن. بهار، مهرداد (۱۳۸۰ [۱۳۷۸]) *بندهش*، چاپ دوم، تهران: توس. پالمر، فرانک (۱۳۸۵) *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. *کوروش صفوی*، چاپ چهارم، تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).  
تفضلی، احمد (۱۳۷۷) *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.

حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳) *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.  
دانشور کشکولی، مرجان، محمد عموزاده، حدائق رضایی (۱۳۹۴) «ابعاد معنایی مکان‌واژه «زیر» بر اساس مدل چندمعنایی قاعده‌مند». *جستارهای زبانی*. مقالات آماده انتشار.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.  
راسخ‌مهند، محمد و نفیسه رنجبر ضرابی (۱۳۹۲) «بررسی شبکه معنایی حروف اضافه «در» و «سر»». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*. سال سوم. ش ۵. ۹۵-۱۱۱.  
راشد‌محصل، محمدتقی (۱۳۸۵ [۱۳۶۶]) *وزیدگیهای زادسپرم*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

رضایی، والی و فاطمه بهرامی (۱۳۹۴) *مبانی رده‌شناسی*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.  
ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲) *اردویراف‌نامه (اردویرازنامه)*، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، چاپ دوم، تهران: انتشارات معین - انجمن ایران‌شناسی فرانسه.  
شریفی، لیلا (۱۳۸۸) «رویکردی شناختی به یک فعل چندمعنای فارسی». *تازه‌های علوم شناختی*. سال یازدهم. ش ۴. ۱-۱۱.

صفوی، کورش (۱۳۸۰) «نگاهی تازه به مساله چندمعنایی واژگانی»، نامه فرهنگستان. دوره ۵. ش ۲ (پیاپی ۱۸). ۶۷-۵۰.

صفوی، کورش (۱۳۸۳) *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: سوره مهر.

صفوی، کورش (۱۳۸۶) آشنایی با معنی‌شناسی، تهران: پژوهش‌های زبان‌شناسی.

صفوی، کورش (۱۳۹۱) *نوشته‌های پراکنده (دفتر اول: معنی‌شناسی)*، تهران: علمی.

عبدالکریمی، سپیده (۱۳۹۴) «بررسی انواع هم‌معنایی میان فعل‌های ساده فارسی و متناظر صورت‌معنایی مرکب آن‌ها». *جستارهای زبانی*. ش ۲۷. ۲۷۹-۲۰۱.

عبدالکریمی، سپیده (۱۳۹۴) «چهارچوب‌های نظری در معنی‌شناسی». *زبان‌کاوی*. ش ۱. ۷۹-۵۷.

فروه‌وشی، بهرام (۱۳۷۸) *کارنامه اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه)*، چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

کریمی‌دوستان، غلامحسین و زهرا روحی بایگی (۱۳۹۴) «بررسی چندمعنایی فعل سبک «زدن» از دیدگاه شناختی»، *جستارهای زبانی*، مقالات آماده انتشار.

گندمکار، راحله (۱۳۹۵) «بررسی چندمعنایی فعل «خوردن»؛ نمونه‌ای از عدم کارایی رده‌شناسی واژگانی». *زبان‌پژوهی*. دوره ۸، شماره ۱۹.

لاینز، جان (۱۳۹۱) *درآمدی بر معنی‌شناسی زبان*، ترجمه کورش صفوی. تهران: علمی. محمودی بختیاری، بهروز و فائقه شاه‌حسینی (۱۳۹۴) «طرح‌واره‌های تداعی شده تکواژ «کار» به عنوان مقوله‌ای چندمعنا؛ مطالعه‌ای در صرف شناختی». *زبان و زبان‌شناسی*. دوره ۱۱. ش ۲۱. ۱۱۷-۱۳۲.

مرادی، ابراهیم و غلامحسین کریمی دوستان (۱۳۸۷) «بررسی نقش معنایی پسوند سی در زبان فارسی». *پژوهش علوم انسانی*. سال نهم. ش ۲۴. ۱۱۴-۹۳.

منصوری، یدالله (۱۳۸۴) *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (فارسی میانه زردشتی)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی - نشر آثار.

میرفخرایی، مهشید (۱۳۸۶ [۱۳۷۱]) هادخت نسک، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Anklesaria , B. T. (1908) *The Bundahishn, Being a Facsimile of the TD Manuscript No. 2*, Bombay: Trustees of the Parsi Punchayet.
- Bartholomae, C. (1961) *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin: W. De Gruyter.
- Cheung, J. (2007) *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden-Boston: Brill.
- Cruse, A. (2004) *Meaning in Language*, 2<sup>nd</sup> ed. UK: Oxford University Press.
- Crystal, D. (2006) *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 5<sup>th</sup> edn. UK. Blackwell.
- Geeraerts, D. (2010) *Theories of Lexical Semantics*, New York: Oxford University Press.
- Gignoux, Ph. & Tafazzoli, A. (1993) *Anthologie de Zādspram, Édition critique du texte pehlevi traduit et commenté: Édition Critique du Texte Pehlevi Traduit et Commenté*, Paris: Association Pour l' Avancement des Études Iraniennes.
- Henning, W.B. (1933) "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, 158-253.
- Hurford, J. R. et al. (2007) *Semantics: a Coursebook*, 2<sup>nd</sup> ed. UK: Cambridge University Press.
- Kent, R. (1953) *Old Persian*, New Haven-Connecticut: American Oriental Society.
- Löbner, Sebastian (2002) *Understanding Semantics*, London: Arnold.
- MacKenzie, D.N. (1971) *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
- Monier-Williams, M. (1899) *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford: Clarendon Press.
- Nyberg, H.S. (1974) *A Manual of Pahlavi*, Vol. II. Wiesbaden: Otto Harrssowitz.
- Reichelt, H. (1911) *Avesta Reader: Texts, Notes, Glossary and Index*, Strassburg: Verlag von Karl j. Trübner.
- Saeed, John I. (2003) *Semantics*. 2<sup>nd</sup> ed., Blackwell. Oxford. UK.